

آیا بهره بانکی همان رباست؟ (۱)

آقای موسی غنی‌نژاد در مقاله‌ای تحت عنوان «تفاوت ربا و بهره بانکی» (*) سعی در اثبات این نظریه دارند که دو مقوله یاد شده ماهیتاً با یکدیگر متفاوت بوده و ربطی به هم ندارند؛ تا از این طریق مجوز فعالیت بانکهای مبتنی بر نظام بهره را فراهم کنند. البته تلاش صادقانه ایشان برای آشتی دادن میان اثرات مخرب اجتماعی اقتصادی ربا و نفی شرعی اخلاقی آن از يك طرف، و ضرورت جلوگیری از احتکار پساندازها از طریق دادن پاداشی تحت عنوان بهره بانکی از طرف دیگر، قابل فهم است. اما به نظر میرسد که ایشان در این راه به خطا رفته‌اند و در صورت موفقیت راه‌حل پیشنهادی ایشان، ما در نهایت، در راه کشورهای غربی قدم نهاده‌ایم؛ که این نمی‌تواند مطلوب ما باشد. در این مقاله نشان داده خواهد شد که هیچ فرقی بین ربا و بهره بانکی وجود ندارد و تنها تفاوت این دو، شکل سازمان یافته بهره بانکی است که بانکها در آن، نقش واسطه را بازی می‌کنند.

به خاطر محدودیت در پرداختن به تمامی موضوعات یاد شده، در این نوشتار فقط به نکات اصلی پرداخته، امیدواریم که در فرصتهای بعدی امکان نقد جامع‌تر مقاله فوق فراهم آید. وجود عرضه و تقاضا بیانگر تحقق بازار است

ایشان در مقام بیان فرق بین اقتصادهای پیشین و اقتصاد مدرن می‌نویسند:

«در این جوامع [جوامع پیشین] تقاضا و بازار برای سرمایه، به مفهوم اقتصادی آن، اساساً وجود نداشت. به عبارت دیگر، آن کارکرد اقتصادی و اجتماعی مهمی را که سرمایه در نظامهای اقتصادی جدید دارد، اندوخته‌های پولی در دنیای قدیم عملاً نداشتند.»
در جای دیگر می‌نویسند:

«از لحاظ اقتصادی، سرمایه، که ریشه در پسانداز دارد، وسیله‌ای برای بالا بردن توان تولید است. پسانداز به معنی امساک از مصرف آنی است که می‌تواند منشأ شکل گرفتن سرمایه باشد. مصرف، به عنوان هدف نهایی تولید، عبارت است از برآورده کردن خواسته‌های بشری. واضح است که از تعاریف فوق نباید این استنباط را کرد که سرمایه تنها وسیله افزایش توانایی تولیدی است، یا این که هرگونه امساک از مصرف (پسانداز) ناگزیر به تشکیل سرمایه منجر می‌گردد. پسانداز زمانی به سرمایه تبدیل می‌شود که هدف نهایی آن در جهت فعالیت‌های

تولیدی باشد.»

ایشان همان‌گونه که در نقل‌قولهای یاد شده مطرح کرده‌اند، وجود هر نوع بازار سرمایه را در گذشته نفی می‌کنند. در اینجا باید به این سؤال پاسخ داده شود که ریشه پولهای رباخواران آیا غیر از پسانداز بوده است که در اثر درآمد از ربا و ربای مرکب، به شکل تصاعدی بر آن افزوده شده است. اصولاً آن کسی می‌تواند پول قرض دهد که بیش از نیاز خود، پول در اختیار داشته باشد؛ و این اصل عام چه در گذشته و چه در حال تغییری نکرده است. در شرایطی که شخصی عرضه‌کننده پول است و شخص دیگری متقاضی آن، آیا این خود به تنهایی نشان‌دهنده موجودیت بازار پول (سرمایه) نیست؟ و اگر این را بازار پول نمی‌توان نام نهاد، مقاله یاد شده در نام‌گذاری این رابطه کوتاهی کرده است. شاید طبق تعریف ایشان، وام ربوی برای افزایش تولید نبوده است. در اینجا این سؤال مطرح است که دلایل شخص متقاضی برای گرفتن وام چه بوده است. آیا در گذشته، افراد برای خرید مصارف لوکس و غیرتولیدی مقروض می‌شده‌اند؟ آیا کشاورزانی که با حداقل شرایط معیشتی باید ادامه حیات می‌دادند و تا زمان برداشت محصول مجبور به اخذ وام می‌شدند، برای مصارف غیرضروری وام می‌گرفتند؟

آیا اصولاً وامی که کشاورزان می‌گرفتند جهت تداوم و بالا بردن تولید بوده است؛ چه، در غیر این صورت ناچار به ترك زمین بودند و این افت تولید را به دنبال داشته است؟ اتفاقاً در حال حاضر وام برای مصارف لوکس، بیشتر رایج است تا در گذشته. در حال حاضر در کشورهای صنعتی اخذ وام برای مصارف غیرضروری از قبیل مسافرت، خرید اتومبیل جدید، تغییر مبلمان و... که کاملاً جنبه لوکس دارند، امری کاملاً عادی است. ما چنین وضعیتی را جز در ریخت و پاشهای پادشاهان و حکام خودکامه در گذشته نمی‌شناسیم و عملاً هم وجود نداشته است. این شیوه که در اثر تبلیغات وسیع صورت می‌گیرد، زندگی مردم کشورهای صنعتی بخصوص امریکا را مختل کرده است. هرکسی می‌تواند خود شاهد زندگی اسفبار امریکاییان باشد. شیوه زندگی ایرانیان مقیم امریکا که گه‌گاه در مطبوعات هم انعکاس پیدا می‌کند، خود شاهد این مدعاست و تمامی کسانی که برای دیدار اقوامشان به آنجا مسافرت می‌کنند، شاهد این ماجرا هستند. آنان برای خرید خانه، اتومبیل، لباس و... به مقدار هنگفتی مقروض می‌باشند و هیچ راه دیگری جز کار کردن زن و شوهر به مدت طولانی در روز و حتی در ایام تعطیل برایشان باقی نمی‌ماند و عملاً افراد خانواده بندرت همدیگر را می‌بینند. در کشور آلمان بین سالهای 1960 تا 1993 مقدار وامهای مردم برای امور مصرفی 45 برابر شده است، در صورتی که در همین زمان حقوق نیروی انسانی فقط 8 برابر شده است. (1)

اگر سرمایه به شکل امروزی آن را تنها دلیل رشد توان تولید بدانیم باید به این دو پرسش پاسخ دهیم: 1. چگونه رشد تقاضا برای کالا و خدمات در اثر رشد جمعیت که همیشه وجود داشته، برطرف می‌شده است؟ 2. چگونه می‌توان رشد کیفی و بالا رفتن استانداردهای زندگی را که در تمام دوران تاریخ شاهد آن بوده‌ایم، توضیح داد؟

اگر بپذیریم که در گذشته پسراندازی صورت نمی‌گرفته و به همین خاطر سرمایه‌ای وجود نداشته، نرخ رشد تولید باید صفر می‌بوده و این به معنای عدم تغییر در سطح زندگی از لحاظ کمی و کیفی بوده است، و این امر با واقعیات تاریخی مطابقت ندارد. با تعریف ایشان، انسانها بایستی همیشه در غار زندگی می‌کردند و با شکار زندگی خود را می‌گذرانند و فرهنگهای باشکوه گذشته مانند ایران، چین، مصر، یونان و... محلی از اعراب نداشتند.

پسرانداز امری فطری است

ایشان می‌نویسند:

«شاید علت این که فیلسوفان باستان ربا را محکوم می‌کردند در همین نکته نهفته باشد؛ یعنی هیچ توجیه اخلاقی، از جهت‌سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی برای آن پیدا نمی‌کردند، در حالی که نتایج زیان‌بخش آن به صورت ستمی که بر وام‌گیرندگان می‌رفت برایشان آشکارا قابل مشاهده بود.»

و در جای دیگر می‌نویسند:

«بنابراین، از يك اقتصاد معیشتی بسته، مانند اقتصاد جوامع روستایی یا عشایری خودکفا، که تولیدکنندگان علاوه بر تولید کالاهای مصرفی مورد نیاز خود، ابزار ابتدایی تولیدشان را نیز خود تولید می‌کنند، تقاضا برای سرمایه و به طریق اولی بازار سرمایه عملاً وجود ندارد. در چنین جوامعی که بازدهی تولید در سطح بسیار پایینی قرار دارد، امکان پسرانداز نیز بسیار اندک است و در نتیجه امکان تشکیل سرمایه نیز فوق‌العاده محدود می‌باشد.»

مطمئناً فیلسوفان قدیم اصل وام‌دهی را محکوم نمی‌کرده‌اند و حتماً آن را از نظر عقلانی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای بالا بردن توان تولید لازم و ضروری هم می‌دانستند و فقط با اصل ربا مخالفت می‌کردند.

اصولاً حیات جوامع انسانی بدون پسرانداز کردن و وام‌دادن نمی‌تواند تداوم داشته باشد. از دوران سه‌گانه زندگی يك انسان کودکی، جوانی، کهولت فقط در دوران جوانی انسان می‌تواند به کار و فعالیت دست‌بزند و در این دوران بایستی آن مقدار درآمد و پسرانداز داشته باشد که

دوران کهولت او را هم کفایت کند. تداوم قرارداد نسلاها بدون پسانداز و وام دادن به یکدیگر غیر ممکن است. ضربالمثل «دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما می‌کاریم تا دیگران بخورند» خود دلیل بارز این اصل عام و جهانشمول است. بنابراین فعالیت دوران جوانی، خود نوعی سرمایه‌گذاری برای دوران پیری است که هزینه تربیت فرزندان هم بخشی از آن است؛ که امروزه به شکل بیمه بازنشستگی تجلی یافته است. بنابراین وام‌دادن و پسانداز کردن در تمامی دوران حیات انسان امری لازم و ضروری و حیاتی می‌باشد. همچنین به این اصل بایستی ضروریات دیگر را نیز اضافه کرد؛ مانند بیماری، حوادث غیر مترقبه و... بدین ترتیب انسان، ناگزیر و به‌طور غریزی به پسانداز کردن روی می‌آورد و اتفاقاً این رفتار در شرایطی که هیچ‌گونه سیستم رفاه اجتماعی وجود نداشته، بسیار قوی‌تر از امروزه بوده است. ما حتی در طبیعت‌شاهد این نوع رفتار در بسیاری از حیوانات هستیم که برای دوران سخت زمستان آذوقه ذخیره می‌کنند. چطور می‌توان انسان را که دارای عقل، شعور و فکر است و توانایی پیش‌بینی حوادث آینده را دارد، از این رفتار حیاتی مستثنا دانست؟ با توجه به مطالب یاد شده، باید این نتیجه را گرفت که پسانداز امری فطری است و این اصل را ما حتی در مسائل تربیت فرزندان نیز در نظر می‌گیریم. معمولاً ما افرادی را که هرچه در می‌آوردند خرج می‌کنند نکوهش کرده، این نوع رفتار را ضد ارزش می‌دانیم. بنابراین این بانکها نیستند که مردم را تشویق به پسانداز و تشکیل سرمایه می‌کنند، بلکه بانکها با انگیزه جمع‌آوری پساندازهای مردم، که در هر حال به این کار اقدام می‌کنند، و در شرایط انقلابهای صنعتی و احتیاج اقتصاد به سرمایه‌های کلان، به وجود آمدند. مشکل اصلی در این امر نهفته است که بعد از پیدایش پول، وام‌دهی شکل ربوی به خود گرفته است.

بهره نمی‌تواند فقط نتیجه تولید باشد

نظریه اصلی مقاله یاد شده در دفاع از بهره بانکی، «بالا بردن بازدهی تولید» است و همان طور که نشان داده شد، هیچ فرقی در گذشته و حال در مورد موضوع یاد شده وجود ندارد. کشاورزی که بایستی تا زمان برداشت محصول (تولید) صبر کند، به نوعی باید امرار معاش کند. در غیر این صورت باید زمین را ترك کرده (کاهش تولید) و به کارهای دیگر بپردازد. امروزه هم بهره بانکی «درآمد قطعی و معین از قبل» می‌باشد و چون به نظر نویسنده مقاله، از طریق بالا بردن بازدهی تولید به دست می‌آید اشکالی ندارد. حال سؤالی که

مطرح می‌شود این است که، اگر به هر دلیلی بازدهی بالا نرفت تکلیف چیست؟ این مساله امری دور از انتظار نیست. در حال حاضر به خاطر بحران جهانی و رکود اقتصادی در بسیاری از نقاط دنیا، اقتصاد بسیاری از کشورها با رشد منفی تولید ملی رو به رو می‌باشد و چنین وضعیتی همان طور که تجربه نشان داده است، همیشه وجود داشته و خواهد داشت. با در نظر گرفتن این واقعیت، تکلیف بهره بانکی که از قبل معین شده است، چه خواهد شد؟

برای روشن شدن موضوع به مورد مشخص اقتصاد آلمان، که به عنوان اقتصادی نمونه در سطح جهانی است، رجوع می‌کنیم:

طبق آمار موجود، در آلمان حدود ده هزار میلیارد مارک سرمایه‌های نقدی و غیر نقدی وجود دارد. با احتساب نرخ بهره پایه 3 درصد (نرخ خالص بهره که سرمایه در اشکال مختلف آن به گردش درخواهد آمد) باید سالانه سیصد میلیارد مارک به سرمایه یاد شده تعلق گیرد. اگر رشد اقتصادی در عرض يك سال برابر 3 درصد باشد، مبلغ یاد شده به راحتی تامین خواهد شد. ولی اگر چنین رشدی به دست نیاید (که در تمامی سالهای دهه 1990 چنین بوده است)، از کجا باید این بهره از قبل تعیین شده پرداخت شود؟ برای ملموس شدن این مبلغ یادآوری این نکته ضروری است که سیصد میلیارد مارک حدود 15 درصد تولید ناخالص سالانه کشور آلمان می‌باشد. (2)

آیا راه دیگری جز پرداخت آن از طریق درآمدها و داراییها باقی می‌ماند؟ آیا بالا رفتن مالیاتها، اجاره‌بها، اخراج کارگران برای کاهش هزینه‌ها و همچنین کاهش حقوق نیروی انسانی و... توضیح قانع‌کننده این وضعیت نمی‌باشد؟ طبق آمار موجود، درآمد نیروی انسانی در اتحادیه اروپایی به سطح سالهای 1960 نزول پیدا کرده است. (3)

اگر قرار باشد بهره بانکی به بالا بردن سطح تولید بینجامد تکلیف مؤسسات ورشکسته چه می‌شود؟ در سالهای اخیر رکوردهای جدیدی از ورشکستگی مؤسسات اقتصادی در ژاپن و آلمان، که بسیاری از آنان به دلیل عدم توانایی در باز پرداخت دیون می‌باشد، ثبت شده است. (4) آیا می‌توان برای آن دلایل «عقلانی» پیدا کرد؟

نویسنده مقاله سعی در اثبات این موضوع دارد که از بالا رفتن بازده تولید، بهره بانکی به دست می‌آید؛ به بیان دیگر، توان تولید مقدم بر بهره بانکی است، در حالی که واقعیت عکس آن است. این بهره بانکی است که شرایط خود را بر تولید، تحمیل می‌کند و باعث رشد اجباری آن می‌شود. چون بهره بانکی «درآمد قطعی معین از قبل» است، باید تولید رشد داشته باشد تا آن را تامین کند و چون نرخ بهره خالص بانکی باید همیشه مثبت باشد (در غیر این صورت پول از گردش

خارج شده و موجب رکود می‌شود). در این مورد رجوع شود به نرخ بهره در پنجاه سال گذشته در کشور آلمان. (5) بنابراین باید نرخ رشد اقتصاد همواره مثبت باشد. چه، در غیر این صورت بهره بانکی نه از طریق رشد اقتصادی، بلکه از طریق درآمدها و داراییها پرداخت می‌شود، که در درازمدت به فقیر شدن اکثریت مردم جامعه می‌انجامد. وجود بهره بانکی به عنوان پیش شرط تولید، دو معضل خانمان برانداز برای جامعه و اقتصاد پدید می‌آورد:

1. رویکرد اقتصاد به سمت تولیداتی که سودی بیش از نرخ بهره داشته باشند؛ یعنی صرفاً باید سودآور باشند بدون آن که ضرورت داشته باشند. و فعالیت‌هایی که برای جامعه لازم و ضروری بوده و از نرخ سوددهی پایین‌تری برخوردارند و یا اصولاً سودده نیستند و ضرر هم نمی‌دهند، مورد توجه سرمایه‌هایی که خواهان نرخ بهره مثبت می‌باشند قرار نمی‌گیرند. در چنین شرایطی دولت مجبور به مداخله در روند اقتصاد می‌شود، که نتایج مخرب آن بر همگان روشن است. ما خود در ایران شاهد این رخداد می‌باشیم. اکثر سرمایه‌گذارهای بخش خصوصی در زمینه کالاهای مصرفی و احیاناً غیر ضروری است و سرمایه‌گذارهای ضروری و زیربنایی فقط به وسیله دولت انجام می‌گیرد.

2. چون مقدار سرمایه به دلیل بهره مرکب، رشد تصاعدی داشته، بنابراین اقتصاد نیز بایستی به موازات آن رشد کند. احتیاجی نیست که انسان ریاضیدان باشد تا بداند که رشد تصاعدی به بی‌نهایت میل می‌کند و چنین روندی برای اقتصاد غیر ممکن است. اثرات ناگوار آن بخصوص در مساله محیط زیست از هم اکنون آشکار است. علیرغم هشدارها و کنفرانسهای محیط زیست و شواهد کافی، بشر همچنان برای باز تولید اجباری که از طرف سیستم بهره به آن تحمیل شده است، همچنان مشغول نابودی طبیعت و مصرف آن می‌باشد. بالاخره هر رشد اقتصادی‌ای نیاز فزاینده به مواد خام و انرژی دارد که این دو، خود باعث تخریب محیط زیست می‌شوند. در کشورهای صنعتی علیرغم اشباع بازار از تولیدات صنعتی و مصرفی و رواج گسترده فرهنگ مصرفی، باز هم برای رشد و مصرف هرچه بیشتر محصولات تبلیغ می‌شود. هم اکنون ریشه اصلی بسیاری از بیماریها در کشورهای صنعتی پرخوری است، ولی با این حال بخش گسترده‌ای از تبلیغات تجاری در رسانه‌های گروهی اختصاص به مواد غذایی دارد. دلیل این موضوع روشن است:

اگر اقتصاد به سطح مطلوب رسیده باشد و نیازی به رشد نرخ اقتصادی برای تامین نرخ بهره سرمایه‌های نقدی و غیر نقدی نداشته باشد، تکلیف بهره بانکی از قبل تعیین شده چه می‌شود؟

پول و ویژگیهای متضاد

آقای غنی‌نژاد در مقاله مطرح می‌کند:

«در نظام اقتصادی جدید، پول دیگر صرفاً وسیله مبادله نیست، بلکه نقش مهم و اساسی دیگری نیز، به عنوان ذخیره سرمایه و وسیله اندازه‌گیری آن، پیدا می‌کند. در این نظام، پس‌اندازها، در جهت‌بالاترین بردن بازدهی تولید، به سهولت از طریق پول به سرمایه تبدیل می‌شود. پس‌اندازهای کوچک و متوسط در سایه توسعه نظم بازار و بالاتر رفتن بازدهی تولیدی، پدیدار می‌گردد.» یعنی آنچه قبلاً قابل تصور نبود، این پس‌اندازها که روز به روز بر دامنه آنها افزوده می‌شود، از طریق نهادهای سپرده‌گذاری و بانکی جدید، امکانات سرمایه‌گذاری بزرگی را در سطح جامعه فراهم می‌آورند.»

از هر گونه منطقی به دور است که گفته شود فقط در نظام اقتصادی جدید پول به عنوان ذخیره سرمایه به کار می‌رود. پول به عنوان تنها وسیله‌ای که تلف نمی‌شود، از مد نمی‌افتد، مخارج انبارداری ندارد، و مهم‌تر این که در هر زمانی قابل خرج کردن است، به عنوان مهم‌ترین وسیله ذخیره سرمایه در تمامی ادوار به کار می‌رفته است. دلایل ذکر شده کشف جدیدی نیستند و هر انسانی ناخودآگاه به چنین شناختی دست پیدا می‌کند.

پول در همان اوایل به وجود آمدنش، بهترین وسیله برای رفع احتیاجات در مواقع ضروری تشخیص داده شد و بدین وسیله خاصیت ذخیره سرمایه، ناخواسته به وجود آمد. اصولاً باید ریشه ربا و بهره را در همین موضوع جستجو کرد. دو خاصیت وسیله مبادله کالا و ذخیره سرمایه بودن، يك تضاد فاحش می‌باشد و یکی نافی دیگری است. اولی حرکت است و دومی سکون. يك شیء چگونه می‌تواند در آن واحد هر دو خاصیت را در خود جمع کند؟ راه حل این تضاد در تمامی اعصار ربا و یا بهره بانکی بوده و می‌باشد، تا از این طریق خاصیت ذخیره سرمایه را به نفع خاصیت مبادله کالا از بین ببرند. تا زمانی که پول هر دو خاصیت نامبرده را داشته باشد، ما با اشکال مختلف ربا و بهره بانکی و... رو به رو خواهیم بود. اشاره به این نکته ضروری است که خاصیت ذخیره سرمایه به دلیل مزایای منحصر به فرد پول، ناخواسته به وجود آمد و برای از بین بردن آن باید پولی رایج گردد که مانند هر کالای دیگری در خطر تلف شدن و هزینه نگهداری باشد.

در مورد پدیدار شدن پس‌اندازهای کوچک و متوسط و افزوده شدن روز به روز آن، نویسنده حتی زحمت ارائه يك آمار برای اثبات آن را به خود نداده است. بهتر است برای رفع این ادعا رجوع کنیم به کشورهای ثروتمند غربی، که خود آنان مدعیان این تئوری‌اند و بعد از جنگ جهانی دوم، به جهت جلوگیری از تمرکز ثروت، به وسیله ابزارهای مالیاتی، سیاست تقسیم دوباره درآمدها را در پیش گرفتند و به این

ترتیب قشر متوسط وسیعی را در جامعه به وجود آوردند. طبق اظهارات مقامات رسمی آلمان، بخش اعظم بازپرداخت اصل و فرع دیون دولت فدرال آلمان که در حال حاضر در مقام دوم بودجه این کشور قرار دارد، فقط به يك اقلیت 10 درصدی از مردم این کشور تعلق می‌گیرد. (6)

طبق آمار رسمی موجود در آمریکا و آلمان، بخش اعظمی از ثروتها و درآمدهای موجود جامعه، در اختیار گروه 10 درصدی از ثروتمندان جامعه قرار دارد و از طرف دیگر همه روزه به تعداد کسانی که به زیر خط فقر سقوط می‌کنند افزوده می‌شود. طبق آماری که به تازگی از سوی سازمان ملل ارائه شده است نیمی از ثروتها و درآمدهای دنیا در اختیار حدود 350 نفر قرار دارد. طبق گزارش روزنامه آلن سای تونگ در تاریخ 26 آوریل 1991، مردم کشور آلمان غربی در سال 1990 مبلغ 136 میلیارد مارک بهره دریافت داشته‌اند (این مبلغ حدود 40 درصد کل بودجه دولت آلمان (فدرال) بوده است. 26 درصد مبلغ یاد شده به 80 درصد کل جمعیت آلمان رسیده است و قسمت اعظم آن یعنی 74 درصد را فقط 20 درصد جمعیت آلمان تصاحب کرده‌اند. آمارها نشان می‌دهند که نیمی از ثروت‌های مالی در آلمان فقط به 4 درصد جمعیت و نیم دیگر به 96 درصد باقیمانده تعلق دارد. (7) آمار و ارقام یاد شده بی‌پایه بودن ادعای آقای غنی‌نژاد را اثبات می‌کند که: «نکته مهم دیگری که کینز و طرفداران حذف بهره سرمایه، در قضاوت‌های ارزشی و اخلاقی خود مورد غفلت قرار می‌دهند، این است که اگر در دوران قبل از سرمایه‌داری رباخواران عمدتاً ثروتمندان و صاحبان اندوخته‌های پولی بودند که با وام دادن به افراد عموماً بی‌چیز و یا در تنگنا، با مطالبه نرخهای بالای ربا آنها را مورد ستم قرار می‌دادند، در نظامهای اقتصادی جدید، دریافت‌کنندگان بهره سرمایه عمدتاً صاحبان پسرانندازهای کوچک و متوسط هستند، نه صاحبان سرمایه‌های بزرگ و غیر فعال».

در ایران متأسفانه آمار دقیقی وجود ندارد، ولی به راحتی می‌توان با مشاهده وضعیت درآمدی اقشار وسیعی از مردم به این نتیجه رسید که برای اکثریت آنان امکان پسرانداز وجود ندارد و بخش زیادی از ثروت و درآمد در اختیار اقلیتی بیش نیست و این تمرکز نابرابر و ناعادلانه ثروت و درآمد همچنان با شتاب در حال پیشروی است. این اقلیت ثروتمند معمولاً مدیریت سرمایه‌های خود را شخصاً بر عهده دارند و فقط در شرایطی که سود خالص تضمین شده به آن تعلق گیرد، سرمایه‌های خود را به جریان خواهند انداخت. در این موضوع، بایستی ریشه وضعیت فعلی یعنی رکود تورمی را جستجو کرد. به دلیل عدم امکان سرمایه‌گذاری‌های سودآور، بسیاری از سرمایه‌ها به حالت راکد

باقی مانده‌اند و از طرف دیگر به دلیل چاپ اسکناس به صورت بی‌رویه در گذشته و حال و ایجاد تقاضای کاذب به وسیله چکهای بدون پشتوانه با وضعیت تورمی رو به رو هستیم.

بهره پاداش امساک از مصرف نیست

در این قسمت به موضوعی می‌پردازیم که به عنوان توجیه استان دارد حامیان بهره بانکی تلقی می‌شود. ایشان می‌نویسند: «پساندازکننده با امساک از مصرف آنی، امکان تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری را فراهم می‌آورد و نتیجه سرمایه‌گذاری عبارت است از بالا رفتن بازدهی تولید در آینده. یعنی امساک از مصرف آنی (پسانداز) موجب افزایش محصولات تولیدی در آینده می‌شود و پساندازکننده به خاطر این که طی یک مدت زمانی، خود را از مصرف محروم کرده، یعنی هزینه فرصتی را از جهت مصرف متحمل شده است، بخشی از بازدهی اضافی تولید در آینده را به صورت بهره دریافت می‌دارد. در این چارچوب، بهره حقی است که از مشارکت در بالا بردن توان تولیدی ناشی می‌شود.»

این فرضیه به دو شرط صحیح است:

1. توان بازدهی تولید حتما رشد مثبت داشته است.

2. منظور، پساندازکنندگان کوچک و متوسط باشند.

همان‌طور که در مورد شرط اول نشان داده شد اقتصاد ملی کشورها همیشه با یک وضعیت رو به رو نیست و در دوران رکود اقتصادی، یا رشدی صورت نمی‌گیرد یا حتی رشد منفی نیز وجود دارد. در مورد شرط دوم همان‌طور که نشان داده شد، از تعداد پساندازکنندگان کوچک و متوسط و حجم سرمایه‌های آنان به شدت کاسته شده است. در مورد پساندازکنندگان بزرگ، که بخش اعظمی از سرمایه‌ها را در اختیار دارند، نمی‌توان ادعا کرد که باید به آنان ابتخودداری از مصرف پاداش داد.

چگونه می‌توان در مورد فردی که یک میلیارد دلار به بانک می‌سپارد و با احتساب نرخ بهره ده درصدی، بهره خالص صد میلیون دلاری در سال به او تعلق می‌گیرد، ادعا کرد که ایشان از مصرف خودداری می‌کند. البته مثال یاد شده در مورد میلیاردرهای ریالی هم صدق می‌کند. چنین مبلغ هنگفتی را نمی‌توان به هیچ وجه جهت مصارف شخصی صرف کرد و برای ثروتمندان تنها راه حل، سرمایه‌گذاری مجدد می‌باشد. بنابراین این ثروتمندان که به امکان سرمایه‌گذاری نیازمندند نه برعکس؛ و در نتیجه آنان بایستی پاداش به اقتصاد جامعه بپردازند، و نه اقتصاد جامعه به آنان. انتقاد اصلی به نظام بهره، تمرکز

ثروت در دست اقلیتی است که از طریق بهره مرکب انجام می‌گیرد. به طور مثال، در مورد مثال یاد شده سرمایه اولیه در اثر بهره مرکب هر هفت سال دو برابر می‌شود.

در این مورد جای آن دارد که اشاره‌ای به محاسبات آقای هاینریش هاسمن، (Hausmann Heinrich) از شهر فورت آلمان بشود. ایشان به وسیله کامپیوتر به محاسبه این مساله پرداختند که مقدار پولی که از يك فنيك (يكصدم مارك) سپرده با نرخ 5 درصد بهره از شروع شمارش سال میلادی صفر تا سال 1990 به دست می‌آید، چه مقدار خواهد بود. نتیجه این محاسبه خارج از تصور بوده و فقط می‌توان از وزن کره زمین برای بیان آن كمك گرفت: 134 میلیارد گلوله طلا به وزن کره زمین. جالبتر این که ایشان همین محاسبه را بدون بهره بانك (بهره بهره) انجام دادند. یعنی بهره به دست آمده را در آخر هر سال در حساب دیگری که بهره‌ای به آن تعلق «نمی‌گرفت» واریز کردند. نتیجه این که بعد از 1990 سال فقط يك مارك به دست آمد. مثال یاد شده به خوبی نشان می‌دهد که بهره مرکب همانند گلوله برفی می‌ماند که در اوایل يك توپ كوچك است و به مرور و با هر چرخش بر اندازه و حجم آن افزوده شده به طوری که دیگر غیر قابل مهار می‌باشد.

پی نوشت :

(*) فصلنامه نقدونظر، شماره 12، پاییز 1376

1. Syndrom DasGeld اثر Cretz+Helma سال 1994، ص. 248
2. منبع اعداد و ارقام ذکر شده، بانك مرکزی آلمان و اداره مرکزی آمار آلمان می‌باشد (به نقل از کتاب معضل پول).
3. کتاب ماده منفجره پول، (Geld stoph Spreng)
4. به نقل از اداره آمار آلمان.
5. به نقل از کتاب معضل پول، ص. 408
6. به نقل از کتاب ماده منفجره پول.
7. کتاب پول بدون بهره و تورم، نوشته خانم مارگریت کندی ، 1993
Kennedy Margrit ، ص 81. INFLATION ZINSENUND OHNE GELD